

تقرير دفتر استاد سيد كاظم مصطفى «زيد عزه العالي» از درس خارج فقه استاد سيد كاظم مصطفى؛ 1392/02/09



ادامه بحث از ادله اجتناب از ادخال متنجس در مسجد
مدعا اين شد كه شئ متنجس نبايد در مسجد وارد شود كه «لا يجوز ادخال المتنجس في المسجد»، ادله اي در اين رابطه اقامه شد و شرح داده شد،
آيه انما المشركون نجس دال بر منع ادخال متنجس در مسجد است
رسيديم به دليل دوم آيه 28 سوره توبه كه خداي متعال مي فرمايد: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» اين آيه دلالت دارد بر اينكه سبب عدم جواز دخول مشركين در مسجد، نجاست آنهاست. بنابر اين چون عدم جواز دخول در مسجد مستند به نجاست هست، از اين مورد تعدي مي كنيم و هر كجا متنجسي باشد و داخل مسجد بياورد، اشكال دارد. چون معيار اصلي براي عدم جواز نجاست است نه ذات مشرك. مسجد الحرام هم در اين جهت خصوصيت ندارد هرچند مقام و عظمتش خيلي بالاتر از مساجد ديگر است، اما در قسمت تطهير و ازاله نجاست خصوصيتي ندارد كه ازاله نجاست مختص مسجد الحرام باشد. اين خلاصه استدلال بود.

بيان مرحوم آقاي خويي در آيه فوق

اما سيد الاستاد [1] قدس الله نفسه الزكيه مي فرمايد:

نجس به معني متنجس باشد كه معني صفت مشبهه يا اسم فاعل
نجس دو اطلاق دارد: 1. اطلاق به معنای اشتقاقی يعني به جاي اسم فاعل بكار مي رود، «انما المشركون نجس» يعني مشركان دارنده و متلبس به نجاست هستند. اين اطلاق يا تحت عنوان اسم فاعل مي آيد يا صفت مشبهه. اگر چنانچه اطلاق به اين نحو باشد، اشاره شد كه حمل به اعيان مي شود و متنجس را شامل مي شود. حمل به اعيان يعني يك شئ اي است كه يك نجاست به او رسيده و او حامل نجاست هست كه اين يعني متنجس. آيه قرآن كه مي فرمايد: «لا يقربوا» پس از كه منظور از اطلاق معنای اشتقاقی بود، شامل متنجس مي شود. جايز نيست ورود و دخول متنجس در مسجد چه مشركان باشد و چه

متنجات ديگر و عموميت ثابت مي شود و مطلب كامل.

روايت سليمان بن رشيد

به اين معنا كه گفتيم يعني نجسي كه به معنای اشتقاقی باشد، در روايات به كار رفته مثل مكاتبه سليمان بن رشيد مي فرمايد: «إِذَا كَانَ ثَوْبُهُ نَجَسًا» [2] كه نجس حمل شد بر ثوب و مي شود متنجس. پس از روايت هم كمك گرفتيم كه اين اطلاق وجود دارد، اطلاق اين لفظ به معنای اشتقاقی كه اسم فاعل باشد يا صفت مشبّهه. پس از اينكه به اين معنا بود، قابل تعميم است و اختصاص به مشركين ندارد و قابل تعميم هست كه از مشركين فراتر هم مي رود بلكه به هر متنجسي صدق مي كند. پس اسم فاعل به معنای متنجس هست. نتيجه اين مي شود كه از اين آيه مي توانيم در جهت عدم جواز دخول متنجس در مسجد كمك بگيريم اگر اطلاق اولي را بتوانيم تثبيت كنيم.

نجس به معنای مصدري

اما اطلاق دوم به معنای مصدري كه مصدر متضمن ذات نيست و فقط مبدأ فعل است،

مصدر قابل حمل نيست مگر يكي از دو توجيه را بكار بريم

بنابراين حمل نمي شود چون مصدر قابل حمل نيست مگر اينكه از عوامل و مقدمات بيروني كمك بگيريم كه از دو راه مي شود مصدر را بر ذات حمل كنيم: 1. از راه تقدير. يك كلمه «ذو» تقدير بگيريم و بگوئيم «زيد ذو عدل» كه طبيعي است كه تقدير خلاف اصل است و شاهد مي خواهد و بايد احراز بشود كه تقديري هست و شك در تقدير مساوي با عدم تقدير است. 2. از طريق مبالغه. اما به محض امكان، مرحله ي وقوع فرا نمي رسد. قرينه اي بايد براي مبالغه وجود داشته باشد. سيد الاستاد مي فرمايد: اين قسم دوم قابل تعميم نيست چون اولاً قابل حمل نيست پس نمي توانيم توسعه بدهيم به متنجات و فقط عين نجاست را مي گيرد و آن هم اختصاص پيدا مي كند به مشركين. مي فرمايد: دليل نداريم كه منظور از اطلاق، اطلاق اولي باشد كه اشتقاقی بود. بلكه منظور از اطلاق قرائن نشان مي دهد كه اطلاق دومي باشد يعني به معنای مصدري و حمل هم مبالغه باشد چون قرينه وجود دارد. قرينه در «زيد عدل» شدت اتصاف علامت آن بود.

فرمايش نهايي مرحوم آقاي خويي كه مراد از نجاست، نجاست معنوي باشد

سيد الاستاد مي فرمايد: درباره مشركين قرينه وجود دارد كه شدت قذارت معنوي كه همان شرك هست را دارند. شرك يك قذارت شديد است ضد توحيد و ضد خداپرستي، اين قذارت شديد قرينه مي شود بر اينكه اتصاف مبالغه اي بشود كه بگوئيم مشركون نجس. بنابراين اختصاص به مشركين دارد.

تحقيق مطلب رد فرمايش آقاي خويي (ره)

تحقيق اين است كه با توجه به آن مقام دقت و فقاھت ايشان و با توجه به ساختار بلاغي و ادبي الفاظ، احتمال مي دهيم كه در تقرير، مقرر كم آورده باشد يا سهو قلم باشد، و الا اين دو اطلاق به اين معناست كه لفظ نجس با اختلاف حركت عين الفعل دو صيغه مي شود كه يك كلمه دو اطلاق ندارد بلكه يك لفظ دو صيغه دارد. اين لفظ (نجس) با فتحه و كسره دو هيئت مي شود. طبق شهادت فيومي صاحب المصباح المنير (نجس) با فتح جيم مي شود مصدر و همان لفظ با كسر جيم (نجس) مي شود اسم فاعل يا صفت مشبّهه.

سوال و جواب: صيغه اسم فاعل به اين هيئت آمده مثل قذر يا قذر به اين وضع به طور

نادر اسم فاعل آمده است. بنابراین طبق ادبیات این يك لفظ دو هیئت دارد نه دو اطلاق. هیئت اول که نجس باشد می شود مصدر و قابل حمل نیست و اگر حمل مبالغه ای بشود، قابل تسریه و تعدی در غیر نیست و اختصاص به مشرك دارد. اگر به معنای اسم فاعل باشد، قابل تسریه است که خود اسم فاعل می شود متنجس. در آیه قرآن (نجس) آمده و در هیئت مصدري و قابل تعدی نیست و اختصاص به مشرك دارد و شامل هر متنجسي نمی شود چون حمل مصدر و مبالغه ای است. بنابراین دلالتش بر عدم جواز دخول مشركین کامل است و دلالتش بر عدم جواز دخول متنجسات اساس ندارد و دلالت بر عدم جواز دخول كل كفار هم ندارد چون كفاري که کتابی هستند که «لا اله الا الله» می گویند، آن شدت نجس مبالغه ای را ندارند. بنابراین آیه دلالتش کامل نشد. می فرماید: ما تنزل هم بکنیم و بگوئیم تعدی به همه متنجسات. (قانون در تعدی همان که شهید صدر می فرمود وحدت انسجام یعنی تمام مصادیق هم سطح و هم جنس باشند که تعدی می شود و یا اینکه تعدی بشود از حداکثر به حداقل اما اینجا تعدی ممکن نیست. چون مشرك متنجس است و دارای شدت است و تعدی از اعلی به اسفل که دلیل می خواهد و مجرد وجود ملاك کافی نیست چون مورد اعلی است و خصوصیت وجود دارد پس تعدی ممکن نیست). يك اشكال جزئی هم هست که استدلالی که شما کردید از آیه و گفتید تمامی متنجسات را شامل نمی شود که حمل مبالغه ای مطلب درستی است اما اشكال جزئی دارد. اشکالش این است که سطح استخراج مطلب از سطح فهم عرف فراتر است. استفاده از نصوص باید در حد فهم عرف باشد. اگر استنباط از نصوص در حد دقت فلسفی باشد، این دیگر فقهی نمی شود. جواب این اشكال این است که اینجا دقت هست ولی خود مطلب شأنیست دارد که دقت می طلبد و از موضوعاتی که لازمه ی فهم آن دقت است نه اینکه يك مرحله عرفی دارد و ما به مرحله دقیق آن رفته باشیم.

نجس به مشركین حمل می شود ولی از ادله دیگر استفاده ی عموم می کنیم اما اینکه ملاك یا معیار نجاست هست، مکرر اشاره کردیم که آن اصل استدلال است که نجاست است و ملاك عدم دخول و این شرحی که داده شد، آن استدلال کنار رفت که نجاست مطلق نیست و نجاست خاص برای مشركین است. بنابراین ملاك و معیار نجاست بما هي نجاست نیست بلکه نجاست خاص شدید معنوي مختص مشركین است. این مسئله کامل شد. بنابراین ادله ای که اقامه شد برای اثبات این مطلب که دخول شیء متنجس در مسجد جایز نیست، کامل نبود. اما حدیث «جنبوا مساجدکم» سند و دلالتش لا بأس به بود و مشهور هم که در این رابطه موافق بودند، بنابراین احتیاط واجب این است که از بردن شیء متنجس در مسجد اجتناب به عمل بیاید مگر اینکه حالت اجتنابی و ضروری باشد. حالت اجتناب یعنی عبور و حالت ضروری که تابع ادله خودش هست.

سوال و جواب: آقای خویی از لحاظ حکم می فرماید: بردن شیء متنجس در مسجد که مسری نباشد و هتك مسجد به وجود نیاید، اشكال ندارد و از این آیه هم دلیل برای عدم جواز استفاده نمی شود. ما هم گفتیم این آیه دلیل بر عدم جواز ندارد منتها ما گفتیم که مشهور گفته اند که جایز نیست بردن متنجس در مسجد و روایت «جنبوا مساجدکم النجاسه» هم بود و سوم هم تناسب حکم و موضوع بود. در فهم احکام دقت عقلي شرط نیست و عرف خاص مطرح است

سوال و جواب: معنای عرف این نیست که از فهم خبری نیست. عرف هم يك مقدار فهم و دقت و درایت دارد اما دقتی که از حد متعارف فراتر برود و دقت فلسفی بشود، این جزء مذاق فقه است. در فقه اصطلاح است که این مطلب دقت فلسفی است و جایی برای فقه ندارد. دقت های عقلی جایش فلسفه است. عرف یعنی عرف شرع که ظواهر را بدانید و دلالت را بدانید و تراکیب را بدانید، این مرحله ای از فهم و تفقه است. اگر برود در حد دقت فلسفی زیر سوال می رود. همین نصوص که عمل به ظواهر بشود مثلاً نص ظاهری دارد و فهم ظاهر هم هنر است و باید مجتهد بشوید ولی آن ظاهر را ظاهر عقلایی و عرفی می گوئیم. ولیکن اگر با دقت فلسفی بروید، ظاهر هم اختلاف دارد و احتمال خلاف را دنبال کند که دیگر از اجتهاد می ماند و کسی در اجتهاد و فقه به این احتمالات اعتناء نمی کند. همین طور در نصوص به ظواهر اکتفاء می کنیم. نص را بفهمیم و ظهور را بفهمیم و اجمال را بفهمیم که اینها فهم فقهی مطابق با فهم عرف است. عرف عوام نیست بلکه عرف خاص و عرف شرع است. عرف شرع یعنی ظاهر را می داند و اجمال را می داند و عام و خاص و تراکیب را می داند و خودش يك مرحله از دقت فقهی است. اما دقت فلسفی که احتمالات ضعیف را دنبال کند. بنابراین بعضی از نصوص ترکیبش طوری است که ترکیب من حیث هو ترکیب اصلی دقت می طلبد که گفتیم «انما المشركون نجس» با این ساختار دقت می طلبد. چون خودش دقت می طلبد، وظیفه فقه این است که نصوص را واکاوی کند و از نصوص باید مطلب را استفاده کند.

سوال و جواب: گفتیم که هم محقق خراسانی می گوید و هم مشهور اصول در مکتب اصولی نجف که عرف مرجع است در فهم معانی کلمات نه در تطبیق مفاهیم بر مصادیق. مثال آن اگر از عرف پرسید آب کرب که سه انگشت آب کم داشته باشد، آیا این کر هست یا نیست؟ می گوید همین کر است برای اینکه عرف تسامح دارد. در تطبیق مفاهیم بر مصادیق اعتبار ندارد چون تسامح دارد. در فهم معنا خودش مرجع است و هرچیزی که بگوید حجت و اعتبار دارد. عرف حجیتش تا بدانجاست که معارضي نداشته باشد. اگر معارضي داشت یا احتمال خلافی ادعاء شده بود، عرف از اعتبار می افتد چون دلیل لبی بسیار پایه اش سست است و با کوچکترین مانع، عرف از کار می افتد. نکته دوم این اصطلاحی که در فتوا و استنباط دقت عقلی در کار نیست بلکه باید نظر عرف رعایت بشود، منظور از عرف خاص است. منظور از عرف خاص، عرفی است که در حد سطح اجتهاد رسیده و ظواهر و نصوص و اجمال و تفصیل را می فهمد.

نتیجه نهایی بحث

نتیجه این شد که داخل کردن شیء متنجس در مسجد جایز نیست علی الاحتیاط لزوماً.

[1] 1. تنقیح العروه الوثقی ، جلد 3 ، صفحه 260.

[2] 2. وسائل الشیعه ، جلد 3 ، باب 42 از ابواب نجاسات ، حدیث 1.